

بحران جهانی سرمایه‌داری و چشم‌اندازهای مبارزه طبقاتی

آلن وودز

ترجمه بابک کسرای

babakkasrayi@yahoo.com

سخنی از مترجم:

«گرایش بین‌المللی مارکسیستی» به تازگی کنگره جهانی دو سالانه‌ی خود را در ایتالیا برگزار کرد. مطابق رسم معمول سازمان ما، اولین و مهم‌ترین میث این کنگره، بحث در مورد سند «چشم‌اندازهای جهانی» و تصویب آن بود. «چشم‌اندازهای جهانی» بنیاد اصلی کار ما در دو سال پیش رو (تا پیش از کنگره بعدی) خواهد بود. آلن وودز، از لندن، سخنران اصلی این میث بود و بحث در مورد «چشم‌اندازهای جهانی» را آغاز کرد. او در سخنان خود به وضعیت بحران سرمایه‌داری و به رویدادهای مهم نقاط مختلف جهان، از جمله ایران، پرداخت. مطلبی که می‌خوانید خلاصه‌ای از نکات اصلی سخنران آلن است، بر پایه یادداشت‌های بعضی نمایندگان.

۲۵ سپتامبر ۲۰۱۰

دوره‌هایی در تاریخ جهان هست که نقاط عطفی در کل موقعیت به حساب می‌آید. ما اکنون در چنین دوره‌ای زندگی می‌کنیم. نشریات بورژوازی مدام صحبت از احیای اقتصادی می‌کنند اما احیایی در کار نیست. میلیاردها خرج بانک‌ها کرده‌اند اما بانک‌ها پول قرض نمی‌دهند. چرا اینقدر سخت‌شان است خود را از رکود بیرون بکشند؟ چرا که از روش‌های بیرون آمدن از رکود در زمان رشد استفاده کرده‌اند - کاری که از نقطه نظر خود بورژوازی بسیار غیرمسئولانه است.

آن‌ها از نرخ‌های بهره پایین استفاده کردند تا از رکود جلوگیری شود. بدون این رکود زودتر می‌آمد. اما اکنون رکودی که آمده بسیار جدی‌تر است. مارکس نقش اعتبار در سرمایه‌داری را توضیح می‌دهد. اعتبار بازار را به طور مصنوعی فرای محدوده معمولی‌اش گسترش می‌دهد. اما پول فرض‌گرفته‌شده باید با بهره پس داده شود. این پول تناقضات بنیادین سرمایه‌داری را از میان نمی‌برد. تنها کاری که می‌کند به تعویق انداختن بحران اما تشدید آن در زمان وقوع است.

این بحران، آن‌گونه که ادعا می‌کنند بحران نقدینگی و اعتبار نیست. مارکس توضیح داد که فقدان پول نیست که بحران را باعث می‌شود که این بحران است که فقدان پول را باعث می‌شود. در زمان شکوفایی، اعتبار راحت به دست می‌آمد. به مردم فقیر آمریکا پولی قرض می‌دادند که امکان نداشت آن‌ها بتوانند پس دهند. بانک‌ها این بدهی‌ها را خریدند و پول بیشتر قرض دادند. نتیجه انباشت عظیم بدهی بود که قابل بازپرداخت نبود. به ازای هر دلار کسب‌شده در آمریکا، ۱/۴ دلار بدهی وجود داشت.

می‌گویند درس تاریخ را فرا گرفته‌اند. اما هگل می‌گفت هر کس که تا بحال به تاریخ نگاه کرده می‌داند که هیچ چیز از تاریخ فرا گرفته نشده. اقتصاددانان بورژوازی فکر می‌کردند دوران رشد

تا ابد ادامه دارد. تئوری‌ای ابداع کردند به اسم «نظریه بازار کارآمد» که طبق آن عرضه و تقاضا لزوماً همدیگر را متوازن می‌کنند و مازاد تولید غیرممکن است. در واقعیت این فکر جدیدی نیست تنها بلغور کردن دوباره‌ی قانون سی است که مارکس مدت‌ها پیش پاسخ داد.

این افکار اکنون از هم فروپاشیده. حس روزافزونی از وحشت درون طبقه حاکم موج می‌زند. دولت‌ها نمی‌دانند چه کنند. تا بحال در تمام تاریخ ۲۰۰ ساله سرمایه‌داری چنین موقعیتی ندیده‌ایم. اندازه آن عظیم است و انعکاسی است از تمام تناقضاتی که در ۳۰ سال گذشته انباشت شده‌اند.

یونان و بحران یورو

بحران یورو بلافاصله به بحرانی جهانی بدل شد. دلیل این است که اقتصاد جهانی باعث می‌شود هر بحرانی در یک بخش بلافاصله بر بقیه بخش‌ها تأثیر بگذارد. بانک‌های آلمان و فرانسه به یونان پول فرض دادند. باید می‌دانستند که این خطر هست که چنین پولی هیچ‌وقت پس داده نشود اما تا وقتی که شکوفایی ادامه داشت و سودهای عظیم تولید می‌شد، می‌گفتند «بی‌خیال!». یونان اقتصاد اروپایی کوچک و حاشیه‌ای است. چگونه می‌تواند چنین بحران جدی را باعث شود؟

از منظر دیالکتیک همه چیز به برعکس خود تبدیل می‌شود. همان عواملی که اقتصاد را بالا بردند اکنون دسیسه‌ی پایین کشیدن و پرتابش به بحرانی عمیق را می‌کشند، بحرانی که آن‌ها دیگر توان کنترلش را ندارند. جهانی‌سازی اکنون خود را به صورت بحران جهانی سرمایه‌داری نشان می‌دهد. یک بخش بر بقیه تأثیر می‌گذارد و اثر دومینویی ایجاد می‌کند. بحران یونان به سرعت به بحران اسپانیا و پرتغال بدل شد. و ایتالیا بعدی خواهد بود و سپس طولی نمی‌کشد که به بریتانیای کبیر برسد.

اتحادیه اروپا روی یونان فشار گذاشته که به قطع عمیق خدمات دست بزند چرا که از منظر سرمایه‌داری بدیل دیگری موجود نیست. اما این به انفجار مبارزه طبقاتی انجامیده که نشان می‌دهد چه آینده‌ای برای بقیه اروپا در تدارک است. یونان برای پرداخت بدهی باید دستمزدها، حقوق بازنشستگی و ... را متوقف کند. تا همین الان دستمزدها را ۲۰ تا ۳۰ درصد و حقوق بازنشستگی را ۳۰ تا ۴۰ درصد کاهش داده‌اند. ۲۰ درصد طبقه کارگر تا آخر امسال بیکار می‌شود. سرمایه‌گذاری دولتی متوقف شده. یونان اکنون بدهی عمومی بسیار بیشتری نسبت به سال ۲۰۰۱ دارد.

امسال هفت اعتصاب عمومی در یونان دیده‌ایم - و بیشتر هم خواهیم دید. اما دولت یونان تمام قطع خدمات و مخارج را انجام می‌دهد و اقتصاد یونان هنوز از هم می‌پاشد چرا که این اقدامات باعث کاهش بیشتر تقاضا می‌شود و به رکود عمیق می‌انجامد. و تازه آخرش هم یونان هرگز وام‌ها را پس نخواهد داد. یونان دیر یا زود توان پرداخت وام را نخواهد داشت و به نظر محتمل است که از منطقه یورو بیرونش کنند. اما این کار بحرانی اجتماعی را می‌گشاید که از زمان جنگ جهانی دوم ندیده‌ایم. اوضاع مثل آلمان سال ۱۹۲۳ می‌شود.

اتحادیه اروپا برای پیش‌گیری از فروپاشی صندوق ویژه‌ای با حدود یک تریلیون یورو ایجاد کرده. این «سخت‌مندی» از کجا آمده؟ باید بررسی‌یم چه کسی به یونان پول قرض داد. پاسخ این است که بیشتر بانک‌های آلمانی/فرانسوی. پس اگر یونان قرض را ندهد، آلمان با فروپاشی

بانک‌هایش روبرو می‌شود. اما این صندوق چیزی را حل نمی‌کند. تنها مشکل را به تعویق انداخته است.

بدهی‌های عظیم بانک‌ها به بدهی‌های عظیم دولت‌ها بدل شده‌اند. برای این‌که سطح و اندازه مشکل را ببینید به این مثال توجه کنید: در ژاپن دهه ۱۹۹۰ بدهی عمومی ۶۵ درصد تولید ناخالص داخلی بود. اکنون حدود ۲۰۰ درصد تولید ناخالص داخلی است. مجله اکونومیست اوایل امسال در سرمقاله خود نوشت: «از نقطه نظر تاریخی سال ۲۰۰۸ را به عنوان سالی که بانک‌ها فروپاشیدند به یاد می‌آورند. تاریخ ۲۰۱۰ را سالی که دولت‌ها فروپاشیدند خواهد نامید». این قبلا در ایسلند، که اقتصادی بسیار کوچک و حاشیه‌ای است، اتفاق افتاده. بقیه نیز از پی می‌آیند.

تناقضات بنیادین

علت بحران سرمایه‌داری چیست؟ باید به خود یادآوری کنیم که دو مانع اصلی که در راه پیشرفت ایستاده‌اند از این قرارند:

۱- مالکیت خصوصی بر ابزار تولید

۲- دولت ملت

بورژوازی تا حدودی با افزایش اعتبار بر تناقض اول چیره آمد (که دیگر این کار را هم نمی‌تواند بکند). آن‌ها توانستند موقتا بحران دوم را با جهانی‌سازی حل کنند - افزایش عظیم تجارت جهانی، کاهش عمومی تعرفه‌ها و تشدید تقسیم جهانی کار.

در شرایط معاصر محدودیت‌های دولت ملت تنگ‌تر از آن است که ظرفیت تولیدی عظیمی که ساخته شده در بر گیرد. اما ورود چین، روسیه و اروپای شرقی به بازار جهانی سرمایه‌داری و مشارکت بیشتر کشورهای مثل هند به این معنی است که برای اولین بار در تاریخ تمام جمعیت جهان در بازار جهانی مشارکت می‌کند. این تا مدتی عامل انگیزشی قدرتمندی بود.

در چین میلیون‌ها دهقان به شهرهای کوچک و بزرگ سرازیر شدند و وارد بازار کار شدند. سرمایه‌داران خارجی مبالغی عظیم در ساختن کارخانه‌های مدرن سرمایه‌گذاری کردند و در این‌جا کارگران عملا به کار بردگی با شرایط دیکتاری مشغولند. این منبع عظیم ارزش اضافه برای استثمار سرمایه بود. در کوتاه‌مدت سودهای انبوه فراهم کرد.

اما ما توضیح دادیم که دیر یا زود این کارخانه‌های بزرگ در چین باید کالاهایی تولید کنند که باید در بازارهای خارجی فروخته شود. علیرغم اندازه چین امکان ندارد بازار داخلی آن بتواند چنین چیزی را جذب کند. چین باید به آمریکا و اتحادیه اروپا صادرات کند - اما این خود باعث تناقضات جدید می‌شود.

با رشد بیکاری در آمریکا احساسات ضدچینی و گرایش‌های حمایت‌گرایانه قوی‌تر می‌شوند. به یاد داشته باشید که حمایت‌گرایی تنها تلاشی است برای صدور بیکاری. بدین‌سان جهانی‌سازی هیچ یک از تناقضات بنیادین سرمایه‌داری را حذف نمی‌کند که تنها به بازتولید این تناقضات در سطحی عظیم خدمت می‌کند.

سیاستمداران و اقتصاددانان بورژوا راه‌حلی برای مشکلات ندارند اما همه بر سر یک موضوع متفق‌القولند: «باید به سطوح زندگی حمله کنیم». این بدون شک عمیق‌ترین بحران تاریخ

است اما در عین حال با واقعیتی به ظاهر تناقض‌آمیز مواجهیم: چرا تعداد اعتصابات اینقدر کم است؟

تاخیر در آگاهی

ماتریالیسم دیالکتیک به ما می‌آموزد که آگاهی انسان عاملی محافظه‌کار است. همیشه از رویدادها عقب است. و آگاهی کنونی کارگران اروپا و ایالات متحده حاصل ۵۰ سال گذشته است، دوره‌ای طولانی از بهبود سطوح زندگی، اصلاحات و ... در نتیجه طبقه کارگر هنوز جدیت حقیقی بحران کنونی را نفهمیده. مردم این‌را چیزی موقتی، تغییری از وضع معمول، می‌دانند که بالاخره تمام می‌شود. طبقه کارگر موقتا به‌تازده شده و حملات را می‌پذیرد تا جایی که به مرحله‌ای خطیر می‌رسد و مردم می‌گویند: دیگر بس است!

رهبران سندیکاها و رهبران احزاب رفورمیست در این روحیه نقش دارند. آن‌ها از کارگران می‌خواهند فداکاری کنند، حملات را بپذیرند و مدتی کمربندهایشان را محکم کنند. بالاخره همه چیز خوب می‌شود. بحران تمام می‌شود و به «اوضاع معمول» می‌پردازیم. کارشناسی بورژوا در پاسخ به این توهم آسایش‌بار پاسخ داد: «بله، دیر یا زود به اوضاع معمول برمی‌گردیم. **اما اوضاع معمولی متفاوت».**

دوره‌ای که اکنون وارد آن می‌شویم مانند دوره اخیر نخواهد بود. نه تنها بورژوازی نمی‌تواند از پس هیچ اصلاحات جدیدی بر آید. نمی‌تواند خرج تأمین اصلاحاتی که در گذشته فتح شدند بدهد. اندازه کافی پول برای بانک‌ها دارند اما برای بیمارستان و مدرسه و حقوق بازنشستگی، نه. چشم‌انداز پیش رو سال‌ها یا دهه‌ها سطوح زندگی پایین، بیکاری، حملات و ریاضت‌کشی را نشان می‌دهد.

اما بورژوازی با مشکلی جدی روبرو است. طبقه کارگر در ۵۰ سال گذشته به شدت قدرت یافته. سازمان‌های آن دست‌نخورده‌اند. کارگران فرانسه، ایتالیا و سایر کشورها نابودی عناصر موجودیتی متمدن را بدون مبارزه نخواهند پذیرفت. صحنه آماده انفجار مبارزه طبقاتی می‌شود. اما این کار زمان می‌برد و این چیزی است که رفقای سابق ما در اسپانیا نفهمیدند.

تا زمانی و مگر این‌که سرمایه‌داران میزان انبوه ظرفیت مازاد و بدهی را از بین ببرند امیدی به هیچ‌گونه احیای واقعی اقتصادی نیست. یعنی سال‌ها و دهه‌ها بی‌ثباتی اجتماعی خواهیم داشت. چنان‌که پیش‌تر توضیح دادیم وارد دوره‌ای از جنگ، انقلاب و ضدانقلاب می‌شویم. فی‌الحال خطوط کلی این‌را در چند کشور دیده‌ایم. در قرقیزستان شورشی داشتیم که به علت فقدان رهبری به خشونت قومی قبیله‌ای کشیده شد. یادمان نرود که بدون حزب بلشویک به رهبری لنین و تروتسکی، انقلاب ۱۹۱۷ در لجن‌زار ارتجاع صدهای سیاه تمام می‌شد. و در آن صورت «کارشناسان» می‌گفتند: انقلاب؟ کدام انقلاب؟ در روسیه در سال ۱۹۱۷ هیچوقت امکان انقلاب نبود!

انقلاب ایران

در بانکوک نیمه‌شورشی دیده‌ایم که در آن توده‌ها شجاعتی فوق‌العاده نشان دادند اما مجدداً به علت فقدان رهبری مناسب شکست خوردند. و بالاخره باید به انقلاب خارق‌العاده در ایران اشاره کنیم. میلیون‌ها نفر علی‌رغم سرکوب مخوف دست به عمل زدند. حالا لاجرم اوضاع موقتا آرام گرفته. جای غافلگیری نیست. آنچه برای من غافلگیرکننده این است که بدون فقدان رهبری جنبش چقدر طول کشید.

جنبش برای پیروزی به اعتصاب عمومی و شوراها نیاز می‌داشت. اگر حزبی انقلابی مثل حزب بلشویک حاضر می‌بود سرنگونی رژیم به نسبت آسان می‌بود. اما باصطلاح «پیش‌تاز» هیچ رهبری ارائه نکرد. آن‌ها بی‌شرمانه از عمل به مسئولیت‌های خود سرباز زدند.

لنین گفت: «هر کس انقلابی **خالص** می‌خواهد، هرگز انقلابی نخواهد دید». بعضی افراد مایوس می‌گویند این انقلاب نبود. اما اخیراً از کسانی که سپاه پاسداران را ترک کرده‌اند شنیده‌ایم که رژیم در خیزش عاشورا تا آستانه فروپاشی رفته بود. توده‌ها علیه پلیس جنگیدند و هواپیمای جتی برای خامنه‌ای آماده می‌کردند تا از ایران فرار کند.

ما گفتیم انقلاب ایران **آغاز شده است**. انقلاب روسیه هم به همین معنی در فوریه ۱۹۱۷ آغاز شد و در سال ۱۹۳۱ انقلاب در اسپانیا آغاز شد. اما انقلابات همیشه نمایش‌های تک‌پرده‌ای نیستند. از دوره‌های پیشروی و عقب‌نشینی رد می‌شوند مثل «۲ سال سیاه» در اسپانیا و «روزهای ژوئیه» در روسیه در سال ۱۹۱۷ که بلشویک‌ها زیرزمینی شدند و لنین مجبور شد به فنلاند فرار کند. اما چنین مراحل تنها پیشروی‌های جدید و حتی طوفانی‌تر را آماده می‌کنند. در ایران نیز همینطور خواهد بود.

به عراق که نگاه کنیم محدودیت‌های قدرت امپریالیسم آمریکا را می‌بینیم. اشغال هیچ چیز را حل نکرده. آمریکا در واقع با مقاومت عراقیان شکست خورد. جنگ ائتلاف عظیم منابع بود و هفته‌ای ۲ میلیارد دلار برای آمریکا خرج برداشت. حتی ثروتمندترین کشورها هم نمی‌تواند از پس چنین ائتلافی از خون و طلا بر بیاید. و حالا مجبورند بیرون بروند.

به تنها چیزی که رسیده‌اند بی‌ثبات‌سازی خاورمیانه، منطقه‌ای کلیدی برای امپریالیسم، است. رژیم‌های بورژوازی عرب در عربستان سعودی/مصر/مراکش/اردن اکنون همه در خطرند. در مصر اعتصابات بزرگ دیده‌ایم. انقلاب موفق در ایران کل اوضاع را عوض می‌کند. نمی‌دانم دقیقاً چه نوع دولتی جای رژیم کنونی ایران را می‌گیرد اما مطمئناً رژیم بنیادگرا نخواهد بود! کار این رژیم تمام است!

همه جا شاهد آغاز تغییریم. حتی در آمریکا هم تغییر دیده‌ایم. رای به اوپاما در نهایت رای برای تغییر بود اما البته که تغییری ندیده‌ایم. در دوره اخیر ۲ میلیون نفر در آمریکا خانه‌هایشان را از دست داده‌اند. مثل دهه ۱۹۳۰ شهرهای چادری و بانک‌های غذایی راه افتاده. حتی در کالیفرنیا هم بیکاری بالا است و کاهش خدمات دولتی عمیق است. حتی دارند پارک‌ها را می‌بندند! یعنی رویای آمریکایی تمام شد و رقت. و نظام دارد زیر سوال می‌رود در حالی که قبلاً اینطور نبود. حمایت از اوپاما به شدت کاهش یافته و از ۶۰ به ۴۰ درصد رسیده است. در تمام کشورها حس عمیقی از عصبانیت، نومی‌دی، خشم و بی‌عدالتی را می‌بینیم که راه را برای تحولات انقلابی در تمام کشورها، حالا به سرعت‌های مختلف، هموار می‌کند.

بحران رهبری

تروتسکی در «برنامه انتقالی» نوشت که می‌توان بحران بشریت را به بحران رهبری پرولتاریا و سازمان‌هایش تقلیل داد. همچنان همین است که هست. تروتسکی در یکی از آخرین مقاله‌هایش، «اتحادیه‌های کارگری در عصر انحطاط امپریالیسم» توضیح داد که گرایش ما هوی در رهبران سندیکاها هست که با دولت سرمایه‌داری پیوند بخورند. اکنون این‌را همه‌جا می‌بینیم. اما این روند هم محدودیت‌هایی دارد.

اتحادیه‌ها در تمام کشورها مستاصانه می‌خواهند با سرمایه‌داران معامله کنند. زندگی صلح‌آمیز می‌خواهند. می‌خواهند معامله‌ای بگیرند که بتوانند به اعضایشان بفروشند. اما بورژوازی در این زمان‌ها چیزی برای ارائه ندارد مگر حمله و باز هم حمله. در نتیجه می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که حتی راست‌گرا ترین رهبران سندیکاها هم مجبور به مبارزه می‌شوند یا کنار زده می‌شوند. تمام معامله‌ها به هم می‌خورد.

در ایتالیا رهبران سرجیل معامله می‌خواستند اما ممکن نبود. مجبور شدند فراخوان به اعتصاب عمومی بدهند گرچه به چهار ساعت محدودش کردند. در اسپانیا هم رهبران اتحادیه‌ها معامله می‌خواستند - اما معامله‌ای ممکن نبود. در نتیجه ماه سپتامبر در اسپانیا اعتصاب عمومی خواهیم داشت. در کشورهای دیگر هم در دوره آینده همین روند را خواهیم دید.

اما باید در مورد شعار اعتصاب عمومی حواسمان را جمع کنیم. رهبران سابق سازمان ما در اسپانیا بتی از این شعار ساخته بودند. شعار اعتصاب عمومی روی جلد تک تک شماره‌های نشریه بود. این کار به کلی غلط است گرچه اگر مدام بگوییم «ساعت دوازده است» حداقل روزی دو بار حرفت درست از کار در می‌آید.

بگذارید روشن صحبت کنیم. اعتصاب عمومی تا اطلاع ثانوی مساله قدرت را مطرح می‌کند - چنین اعتصابی عملی انقلابی است. اما اعتصاب یک روزه تنها تظاهراتی بزرگ است. البته که ما از چنین اعمالی حمایت می‌کنیم چرا که کارگران از طریق آن‌ها به قدرت خود پی می‌برند. اما اگر مثل رفقای سابق ما خیال کنید که این می‌تواند برنامه‌های بورژوازی را شکست دهد، اشتباه کرده‌اید.

بحران کنونی به قدری جدی است که اعتصابات به خودی خود مساله را حل نمی‌کنند. یونان را نگاه کنید. رهبران اتحادیه‌ها مدام فراخوان به اعتصاب عمومی می‌دهند تا کارگران را خسته کنند. این اعتصابات باعث نمی‌شود پاپاندرو برنامه حملات خود را کنار بگذارد. بر پایه سرمایه‌داری او بدیلی به جز ادامه کار ندارد. در نتیجه اعتصابات در یونان لاجرم از راه می‌رسند.

اما نکته مهم این‌جا است که لایه‌های پیشرفته کارگران و جوانان به نتایج سیاسی می‌رسند. مارکسیست‌ها باید حقیقت را به کارگران بگویند و حقیقت این است: چنانکه تروتسکی در سال ۱۹۳۱ به کمونیست‌های اسپانیا توضیح داد حتی طوفانی‌ترین اعتصابات هم موضوعی بنیادین را حل نمی‌کنند. کارگران از اعتصابات درس می‌گیرند. ما باید توضیح دهیم که تا وقتی سرمایه‌داری وجود دارد راه‌حلی به مشکلات بنیادین نیست. تنها راه‌حل به قدرت رسیدن طبقه کارگر است.

انقلاب ونزوئلا در نقطه عطف

آمریکای لاتین در حال حاضر در صف اول انقلاب جهانی است اما اوضاع می‌تواند عوض شود. انقلاب ونزوئلا ۱۱ سال طول کشیده. این واقعیت به خودی خود نشان می‌دهد که موقعیت مثل دهه ۱۹۳۰ نیست. در آن زمان موقعیت انقلابی دیری نمی‌پایید. پیروزی انقلاب (یا ضدانقلاب) به سرعت اوضاع را به نتیجه می‌رساند.

اما امروز شاهد رابطه متفاوتی بین نیروهای طبقاتی هستیم. در گذشته انقلابات اگر پیروز نمی‌شدند به سرعت نابود می‌شدند. امروز آمریکا نمی‌تواند دخالت موفقیت‌آمیز داشته باشد

حداقل به طور مستقیم. بورژوازی ونزوئلا اینقدر قوی نیست که ارتجاع را تحمیل کند اما کارگران تا حدودی به علت فقدان رهبری انقلابی و فشار رفورمیسم فلج شده‌اند.

انقلاب ونزوئلا اکنون خود را در دوره‌ای بخصوص خطرناک می‌یابد. بعد از این همه وقت عنصر خستگی و یاس پیدا شده. بعید نیست که راست در انتخابات سپتامبر پیروز شود. این باعث می‌شود مساله قدرت مستقیماً مطرح شود. یا کار را تمام می‌کنیم و قدرت بورژوازی را مصادره می‌کنیم یا تهدید ضدانقلاب پابرجا است. نقش مارکسیست‌های ونزوئلا می‌تواند بسیار مهم باشد به شرط این‌که لایه‌های کلیدی فعالینی که به دنبال راه‌حلی انقلابی هستند جذب کنیم.

در چین چشم‌انداز واقعی مبارزه طبقاتی هست. رشد صنعت طبقه کارگر را می‌سازد - آن هم بزرگترین و بالقوه قوی‌ترین طبقه کارگر روی کره زمین. کارگران جوان در کارخانه‌های چین شرایط بد را تحمل نمی‌کنند. موج اعتصاب و خودکشی در کارخانه‌ها داشته‌ایم. شنیدیم که اعتصابات در گوانگدونگ قانونی شده. این نشانی از روزگار کنونی است.

در افغانستان نمی‌توانند در جنگ پیروز شوند. امپریالیست‌ها آسیای مرکزی و پاکستان را بی‌ثبات کرده‌اند. هر جا می‌بینی در تمام سطوح تلاطم شدید موجود است - اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی. این‌ها نشانه‌های نظامی در انحطاط مرگبار است. بر پایه سرمایه‌داری راه نجاتی نیست. تنها راه نجات به قدرت رسیدن طبقه کارگر است. دیر یا زود، در یکی از کشورها این مساله در دستور کار قرار می‌گیرد.

در نتیجه سوال این نیست که کارگران وارد مبارزه می‌شوند یا خیر. سوال این است که انترناسیونال ما در موقعیتی برای دخالت جدی در جنبش‌هایی که لاجرم شکل می‌گیرند خواهد بود یا خیر.

منبع: در دفاع از مارکسیسم، وبسایت گرایش بین‌المللی مارکسیستی
(<http://www.marxist.com>)، ۲ سپتامبر ۲۰۱۰

اولین انتشار فارسی در «مبارزه طبقاتی» (<http://www.mobareze.org/>)